

فارسی کرمان

شیخیه بالای سر امیرالمؤمنین نمیروند ،
در کر بلا شیخیه را «پشت سری» میخوانند
فك . = /bâle seri/ **باله سری** .

/bâlâ tene/ **بالاتنه** - قسمت بالای
بدن که میان سر و پاها جای دارد =
/bâle tene/ **باله تنه** .

/bâlâ xune/ **بالاخانه** - اطاقی
که در قسمت بالای ساختمان سازند. در
شهر کرمان بالاخانه راه پله دارد ولی در
دهات ندارد [؟] دردهات میوه‌های خشک
را در این بالاخانه گذارند» فك . =
/bâl xune/ **بالخونه** .

/bâlâyi/ **بالایی** - پشتیبانی -
همیشگی /az=kerdan/ **از بالایی کردن** -
پشتیبانی و همیشگی کردن =
/az=vedar umedan/ **از بالایی به در**
آمدن = /az pošti kerdan/ **از**
پشتی کردن .

/bâlâ zedan/ **بالازدن** - بالارفتن ،
ترقی کردن، در قیمت هم مصطلح است «بالا
زدن قیمت = ترقی کردن (تهراتی)» فل .
= /bâle eedan/ **باله زدن** .

/bâle câq tar/ **بالاچاقتر** ←
/bâlâ câq tar/ **بالاچاقتر**
/bâle dâdan/ **باله دادن** ←
/bâlâ/ **بالادادن** .

/bâle hur/ **باله هور** =
/bâlâ hur/ **بالاهور** .
/bâle kešidan/ **باله کشیدن** ←
/bâlâ kešidan/ **بالا کشیدن** .
/bâleng/ **بالنگ** - «بادرننگ که

/vøbâle dâdan/ **بالا-** /bâlâ/

به بالا دادن: بر شمردن، ناسزا گفتن .
/zireše vøbâle dâdan/ **زیرش را**
به بالادادن - کمک کردن در بالا دادن بار
بار و به طمنه ، کسی را در دعوا و دشمنی
تحریک کردن .

/bâlâ câq tar/ **بالاچاقتر** - قوی تر ،
بالا تر . بالادست تر =
/bâlê câq tar/ **باله چاقتر** .

/bâlâ hur/ **بالاهور** - «پیشکار
قنات [ماهان] طرف بالای قنات، بالاهور
قنات، طرف بالای قنات، بالاهور باد، سمت
بالاکه باد از آن طرف وزد. بالاهور خرمن:
سمت بالای خرمن = باله یور = بالا اور
[فب]» فك .

/bâlâ kešidan/ **بالا کشیدن**

۲- در قرض وامانت خیانت کردن (مال
کسی را بناحق خوردن (ط)» فل .

/bâlâ ovordan/ **بالا آوردن** -

۱- زیاد آوردن در حساب و خرید و فروش ،
سود بردن ۲- قی کردن (ط) فل .
برگرداندن ۳- «بار آوردن (خ)» فل .

/bâlâ seri/ **بالا سری** - نامی که

شیخیه به دیگر شیعیان می دهند و چنین
گویند که شیخیه در بالای سر قبر ائمه
نماز نمی گزارند ولی دیگر شیعیان در
آن مانعی نمی بینند «لقبی است که شیخیه
بغیر از هم مسلمان خود داده اند. چون روایتی
داریم که سر حضرت امام حسین ع. را بالای
سر امیرالمؤمنین دفن کرده اند. از این جهت

/bâqelâbâd ↔ bâqerâbâd/

باقر آباد - ۵۶-۵۶*۱۳-۳۰ دهکده
۸ خانواری دهستان باغین در ۱۲ کیلو
متری جنوب کرمان. محصول آن غله و
میوه است.

باقر آباد - ۴۹-۵۶*۳۷-۳۰ دهکده
یک خانواری دهستان سربندان در ۳۵
کیلومتری خاور زرنند کرمان.

/bâqeale/ باقله- باقلا؛ مشهورترین

بقولات «باقلی [تهران] = باقلا [فب]» فك.

/bâqerqere/ باقرقره = «باقرقرا

bâqerqera؛ پرنده‌ای حلال گوشت، از
«چکر» کوچکتر طوق ندارد و یک رنگ
است، در آسمان هنگام پرواز میخواند» فك.

/bâʕ bas(t)/ باغ بست- باغستان.

/bâʕ e almâs/ باغ الماس -

۳۷ - ۵۷*۲۵ - ۳۰ ده بیست و پنج
خانواری دهستان چهارفرسخ در ۱۲ کیلو
متری بد-اختر شهداد کرمان هوایش گرم
و محصولش خرما و غله است.

/bâʕ e bâlâ/ باغ بالا -

۳۰-۵۷*۳۲-۳۰ دهکده سه خانواری
دهستان حرجند در ۸۵ کیلومتری شمال
کرمان.

/bâʕ e cel korre/ «باغ چل کره»-

از باغهای قدیمی شهر کرمان بوده و
اینطوریکه حدود آنرا فعلا تعیین میکنند
یک فرسخ طول داشته است. معروف است
که مادبانی در این باغ افتاد و باچهل
کره از این باغ درآمد» فك.

/bâʕ e gouri ↔ gabri/ باغ

از پوست آن مر با درست کنند» فك. از
میوه‌های گرمسیری و جزء مرکبات است.

/xyâr³/ خیاربالنگ؛ خیارسبزه.

/bâle ovordon/ باله آوردن ←

/bâlâ ovordan/ بالا آوردن.

/bâle seri/ باله سری ←

/bâlâ seri/ بالاسری.

/bâlešt/ بالشت - بالش

/bâlešt e mâr/ بالشت مار -

«حشره‌ای یهن و گرد که در جاهای مرطوب
زندگی میکند و معروف است که مار سر
خود را روی این حشره میگذارد و
میخواهد = بالشتك [تهران] = بالشتی
مار [فب]» فك. «بلشتك مار -

baleštak mâr = نوعی حشره سیاه رنگ

شبيه سوسك که در نقاط مرطوب زندگی
می‌کند (لار)» قل.

/bâleštu/ بالشتو - بالش کوچک.

پس‌گردن آدم فربه که برآمده باشد.

/bâle tene/ باله تنه ←

/bâlâ tene/ بالاتنه.

/bâle xune/ باله خونه ←

/bâlâ xune/ بالاخانه.

/bâle yur/ باله یور = bâlâhur

بالاهور.

/bâle zedan/ باله زدن ←

/bâlâ zedan/ بالا زدن.

/bâmye/ بامیه = /bâmyâ/

بامیا- از بقولات معروف که در خورش میکنند

/bâmiye/ «تخمندان بوته‌ای یکساله که

تازه آن در خورش مصرف میشود =

بامیه [تهران] = بامیا [فب]» فك.

«در هر تشته (۱۲ دقیقه) هفتاد و پنج متر مربع را آبیاری می‌کنند» .

bâr/ ۱ - بار ۲ - غم ۳ - دفعه

۴ - بر ۵ - حمل و آبتنی ۶ - باره زبان.

/nou bâr/ نوبار - کره بیسی

را که تازه بار بر پشتش نهند، کره بی که تازه به سن باربری رسیده باشد .

/kerdan/ - بار کردن ۱ - بار

زدن ، بار چارپارا رویش گذاشتن ۲ -

روی اجساق گذاشتن غذا برای پختن

«خراسانی» = بار گذاشتن (طهرانی) «فل» .

/bâr-band/ باربند ۱ - طویلۀ

بی‌سقف «باره بند *bâre band* محلی بدون

سقف و سرباز که دور تادور آن آخور و

اخیه است = بهار بند [تهران] «فل» .

۲ - رختخواب پیچ، چادری که رختخواب

سفری را در آن پیچند . «گاله مانندی که

رختخواب و فرش سفر را در آن می‌بندند

(همه) «فل» .

/bârbandi/ باربندی - بسته بندی

و تهیه بار برای حمل، فعل آن باربندی

کردن است و مجازاً به کسی که حسابی

لفت و لیس کرده و اندوخته‌نگفتی فراهم

کرده باشد گویند . */xub*kerde/* خوب

باربندی کرده است . یا */bâreše baste/*

بارش را بسته است . کنایه از اینکه آماده

سفر به دیار تازه بیست .

/bâr dâr/ ۱ - آبتن ۲ - صفت

زبانی که باره گرفته است .

/bârdun/ باردان - کیسه خاک

کشی که بر پشت حیوانات گذارند =

/bâriz/ باریز

گبری - ۲۱-۵۷*۱۳-۳۰ دهکده يك خانواری دهستان درختگان در ۲۴ کیلو متری شمال خاوری کرمان .

/bâ' e hoseyn beyg/ باغ

حسین بیگ - ۱۶-۵۷*۲۹-۳۰ دهکده

سه خانواری دهستان درختگان در ۲۸

کیلومتری شمال خاوری کرمان .

/bâ' e hutk/ باغ هوتک -

۳۷-۵۷*۲۸-۳۰ ده ۵۰ خانواری

دهستان چهار فرسخ در ۱۵ کیلومتری

شمال باختری شهید کرمان هوایش گرم

و محصول آن غله، خرما و حناست .

/bâ' in/ باغین - ۵۲-۵۶*

۴۱-۳۰ مرکز دهستان باغین از بخش

حومه در ۲۹ کیلومتری جنوب باختری

کرمان دارای ۶۰۰ خانوار سکنه و کار

مردم آن کشت غله، پنبه، میوه و کارزنان

ریسندگی و کرباسیافی است . نام دهستان

نیز باغین است هوای آن سردسیر و آب

آن از قنات و رودخانه *câri* جاری است

که از چارطاق *cartâq* سرچشمه می‌گیرد .

و پس از عبور از دیه‌های ده - تازیان

بسه باغین می‌رسد این رودخانه در

تابستانها خشک است . انشعاب راه شوسه

تهران-کرمان و کرمان - بندرعباس در

مرکز بخش است این دهستان دارای

۱۹ پارچه آبادی و قریب شش هزار نفر

جمعیت است .

/bâ' roui/ باغروی - مقدار

آب و قدرت آبیاری آن :

/tešteyi se qesab bâ' roui dâre/

تشته (طشته) ای سه قصب باغروی دارد،

بر روی پایه چرخ نخریسی برای قرارگاه
دوك نصب می کنند .

bâriz/ باریز - ظرفی که با آن
خاك حمل کنند . «گاله» فك . «گاله
پنبه ای یا موئی [فب] فل» ← **/zamb/**
زنیل و **/bârdun/ باردان** .

/bârpic/ بارپیچ - ریسمانی که
بار را با آن بسته بندی و باربندی می کنند.
/bârun-e oštolum/ باران اشتهلم -
«باران درشت و تند ، رگبار» فك ←
/bâreš(t)/ بارش .

/bâsmeyi/ باسمه یی - ساختگی ،
بزکی «مصنوعی، قلابی (همه)» فل .
/bâšâ/ باشا - جدیدری یا مادری .
/bâšû/ باشو - شکسته باشا «پدر پدر
یا پدر مادر را با این لفظ خوانند» فك .
«باشه» **/bâše/** مرغی است شکاری»
فك .

/bâšû/ باشو ← **/bâšâ/ باشا** .
/bâzâre šâ/ بازار شاه - نام
بازار رست در محله یی به همین نام در
شمال کرمان که گویا در زمان شاه عباس
بزرگ ساخته شده است . **/-i kerdan/**
بازار شاهی کردن - پیک نیک کردن، دانگی
کردن . **/-i xâbidan/ بازار شاهی**
خوا بیدن - دمرخوا بیدن، بهرخوا بیدن .
«دمرخوا بیدن درحمام» فك [؟] .

/bâzâr tizi/ بازار تیزی - بازار
گرمی، «رونق بازار» فك . **/-kerdan/**
بازار تیزی کردن - «جنس را عرضه کردن
و برای فروش جنس سر و صدا راه انداختن .
در مورد زنی که خود را آراسته باشد نیز

/bâredi/ باردی - «شوخی» فك .
خنکی، شوخی بیمزه .

/bâr endâz/ بار انداز - جایی
که کاروان بار می گشاید و بارگیری
می کند . «محللی است . دور تا دور کاروانسرا
که چارواداران در آنجا بارگیرند» فك .
/bâreš(t)/ بارش - باران .
/-e oštolum/ بارشت اشتهلم - باران
سیل آسا **/-ou/ بارش او** - بارش آب ،
آبی که از سقف قنات فروچکد = **/-âb/**
«قناتی که از سقف مجرای آن آب تراود ،
از اصطلاحات مقیمان است» فك .

/bâr fetan/ بارفتن - «بلوری
غیر شفاف برنگهای مختلف» فك .

/bâr gir/ بارگیر - ظرفیت کیسه
یا ظرف و بارکش را گویند . **/-mi/**
۱ - ظرفیت ۲ - تهیه بار برای حمل
/bârgereftan/ بار گرفتن - بارزدن ،
بار کردن ، بار را بر چهار پا گذاشتن» فك .
اسپنول که آن را **/tang-e bâr/ تنگ**
بار هم می گویند و در پزشکی درمانی به کار
می رود .

/bârike/ باریکه - راهرو ساختمان ،
دالان باریک [بم-ک] ، راهرو» فك .

/bârik reštan/ باریک رشتن -
نازک رشتن ۲ - ظاهر بیمار و علیل
داشتن . با آه و ناله سخن گفتن .

/bârik šodan/ باریک شدن -
۱ - لاغر شدن ۲ - «دقت کردن و در
چیزی فرو رفتن (همه)» فل .

/bârisu/ باریسو - چنبره لیفی که

/befāl/ به فحل - برای جفتگیری

آمادگی داشتن = /fāl/ فحل = /vepā/ وپا، بپا .

«بفحل بودن = /befahl budan/ ،
طلبیدن نر و ماده جنس مخالف خود را» فك .

/beglarbegi/ بیگلربیگی =

/beylarbegi/ بیلربیگی - نام یکی از
حکام قدیم کرمان - گف. /beylar/ بیلر .

/beham šur/ بهم شور =

/varham šur/ = /veham šur/

برهم شور - «بهم شور؛ بلبشو، درهم و
برهم» فك .

/behâr/ بهار - شکوفه، گل .

/-e nârenj/ بهار نارنج - /-e reyhun/

بهار ریحان - «گل ریحان که آنرا روی
آب جوش میریزند و سپس آنرا میکوبند
آب آنرا برای رفع سرفه مینوشند» فك .

/behâre/ بهاره - مناسب فصل

بهار، مربوط به فصل بهار. نوعی خربزه
پیشرس .

/behârestun/ [بهارستان] -

۱۶-۵۷*۵۸-۲۹ دهکده سه خانواری
در ۱۳ کیلومتری جنوب کرمان .

۳۶-۵۶*۵۸-۳۰ دهکده دو

خانواری دهستان سربنان در ۲۵ کیلو
متری شمال خاوری زرنند .

/bejâ ovordan/ بجا آوردن -

شناختن - باز شناختن .

/bêjetâbâd/ بهجت آباد -

۲۹-۵۶*۵۲-۳۰ دهکده يك خانواری
دهستان حومه در ۱۴ کیلومتری شمال
باختری زرنند کرمان .

به کار میروند» فك .

/bâze/ بازه - مرز و حاشیه

کرتهای زراعتی که از سطح کرت بلندتر
است. «برآمدگیهای کوچک و باریک بین

دو کرد زراعتی» فك . /bâza =

رفتگی میان دو تپه (خراسانی) مرزهای
بین کردهای زراعتی (فب)، فل .

/bâzi/ بازی - گف. /-dar âvordan/

مسخرگی کردن، به مسخره گرفتن. «مسخره

بازی کردن (خراسانی) شوخی و لوس بازی

(تهرانی)، فل . /-dâdan/ بازی

دادن - فریب دادن (خراسانی)، فل .

سرگردان کردن. /-kerdan/ =

۱- بازی کردن - قمار کردن

۲- شل بودن پیچ و مهره و میله

سفت - جزم - محکم - قرص ... در

اصطلاح مکانیکی جفت و جزم بودن

(تهرانی) «[؟] فل. /-muš/ بازیמוש -

بازیگوشی. /-muši kerdan/ بازیگوشی

کردن - بازیگوشی کردن .

/bedal/ بدل = /belad/ بلد -

عوض، تلافی. /avez o belad/ عوض و

بلد - عوض و بدل «بدل badel = امانت،

عاریه (لار)» فل. /-kerdan/ بدل کردن -

«جواب فن حریف را در کشتی دادن و فن

مخالف او را زدن. این واژه از اصطلاحات

زورخانه کاران است» فك .

/bedu kerdan/ بدو کردن - کسی

را مقصود شناساندن، تقصیر را به گردن

کسی انداختن. بده کردن. bada kerdan

= کسی را بد وانمودن و کتفت کردن

(تهرانی) «فل .

نمونه. «برگه‌ای از دزدی، نشانه‌ای از مال دزدیده شده» فک.

بیل و برو - بلبشو، **/bēl o borbo/**
درهم و برهم، بی‌نظم و ترتیب، فک.

بلو - خوشرکاب، **/bēlu/**
سهل‌القبول.

بناکردن - **/benā kerdan/**
شروع کردن.

بنه - پسته و حشی «bena»
= محصولی است و حشی شبیه بخوشه انگور که در مجالات بکار می‌رود و از غوره آن ترشی می‌گذارند و در تهران چای‌لانقوش نامند (شیرازی) پسته کوهی (لار) فل.

[دنستان] **/denestun/** -
۳۸-۵۶*۵۲-۳۰ دهکده‌ده‌خا نوری دهستان
حتکن در ۹ کیلومتری شمال باختری زرنند.

بنیز - **/beniz/** ۳-۵۶*۲۴-۳۱
دهشتادخا نواری در ۳۵ کیلومتری باختری
کوهستان کرمان. هوایش کوهستانی و محصول
آن غلات و لبنیات است.

بنوش - بنفش، **/benouš/**

بغل - آغوش، زیر بغل، **/beʔal/**
«پهلوی و کنارچیزی، فاصله پهلوی و بازوی
آدمی» فک. ← گف، **/ye/** یک بغل؛
به اندازه‌ای که در بغل توان گرفت.

بناکردن - در آغوش گرفتن، **/zedan/**
بایک حرکت کسی یا چیزی را زیر بغل
جا دادن یا در آغوش گرفتن. **/xāb/**
بغلخواب - همبستر. **/xābi/**
بغلخوابی - همبستری. «زنی غیر شرعی
که بمنظور نزدیکی به بستروی روند
(تهرانی)» فل.

بکار آمدن - لازم شدن، **/bekār/**
بکار آمدن - لازم شدن.

بکش مکشو - **/bekoš makoš/**
تردید.

بکر - دست نخورده، **/bekr/**
/zemin e- زمین بکر، زمین دست
نخورده و ناکاشته.

بکو بکو - برو برو، **/beku beku/**
رواج بازار و اعتلای کار.

بیل - بهل، بگذار، **/bēl/**
/bēleteš/ «بهلش» بگذارش.

بلد - ۱- راه‌نما، راهبر، **/belad/**
مطلع ۲- عوض و بدل ← **/bedal/** بدل.

بلم - «قایق (های) کوچک، این واژه از صفحات جنوب
بکرمان آمده است» فک.

بلخش - درخش، **/belaxš/**
درخشش = **/bedəlxš/** بدلخش -

«درخشندگی و برق که بزند و قطع شود»
فک. [؟] «برقی که بزند و قطع شود با
تکرار لفظ /m m/ رسانده می‌شود و لفظ
تنها به معنی درخشش و جلا و برق است.

بلشو - درهم و **/bel bešu/**
برهم، بی‌نظم و ترتیب = بهم‌شور، فک.

این واژه را در تهران **/bal bašu/**
تلفظ می‌کنند. ولی اگر از کرمانی
گرفته شده باشد **bel-bešu** درست است.

یعنی بگذار و برو یا بگذار و فرار کن
و مفهوم آن وضع غیر قابل تحمل و هرج
و مرج است ← **/bēl o boro/** بل
و برو.

بلگه - برگه، نشانه، **/belge/**

حبوبات برشته شده که باقند یا شکر ساییده
آمیخته و به عنوان تغل می خورند .

بساب - /besâb, besou/

۵۹-۵۵-۲۴-۳۱ دهیست شصت خانواری
در ۳۰ کیلومتری بساختر کوه بنان
کرمان کار مردم آن کشت غلات و پسته
و پنبه است نام محلی این ده /dâli besâb/
ده علی بساب است .

بسیر - /besir/

متنفر «مثلاً گویند از مرگ ما بسیری؟» فك.

بشکن - /beškan/

و آواز ۲- آوازی که از به هم زدن
انگشتان درآید = /teleng/ تلنگ.

بشکن زدن = /zedan/

☆ /zedan/ تلنگ زدن ،

تلنگ شکستن /teleng šekastan/

← گف .

بترجا - /betarjâ/

= /harce ne vartar/ هرچه نه ورتار ،

هرچه نه بدتر (بدترین چیز، بدترین جا)
نشیمنگاه .

بتیلو - /betilu/

☆ /bextan/ بختن = بیختن .

بیداغ - /beydâ/

بیلله - /beyle/

بزدان /zedan/ کالا یا میوه ای را بزدان
توزین و یکجا خرید و فروش کردن .
«تخمین زدن» فك .

بیله یی - /yi/

و فروش شود «چکی و یکجا» بدون شمارش
یا وزن کردن جنس» فك .

بیتش خان - /beytatš xân/

بغل شور - /šur/

قنات می تراود . /be'eli/ بعلی -

۱- چیزی که در بغل جای می گیرد
«شیشه کتابی کوچک مشروب (همه)» فل .

بغیجان - /be'eyjun/

۳۱-۰۵ دهکده ۱۰ خانواری در ۲۳

کیلومتری جنوب باختری راور کرمان .
هوایش کوهستانی و کار مردم آن کشت غلات
و حبوبات و دامدار است .

برک - /berak/

نوعی شال که با
کرك بز می بافند «پارچه های پشمین نازک
که نوع کرمانی آن از برکهای بجزستان
شیروان بهتر است» فك.

برهنه جو - /berâne ju/

از قنات که روی آن باز است «برهنه
جوب berahne-jub : جویی که بالای
آن پوشیده نیست» فك .

برهنه خوشحال - /berâne xošâl/

بینوای خرسند و شاد .

borahna xošhâl = بی غم و لا بالی که

درعین نداری خوشحالیست (تهرانی)» فل .

☆ /beraxne/ برخنه =

برهنه - /berâne/

برادر شو - /berâder šu/

برادر شوهر .

براکو - /berâku/

دامن و سینه کوه . این واژه در کتاب
حدود العالم من المشرق الی المغرب مکرر
بکار رفته است » فك .

براشکاف - /bereškâf/

برشتو - /bereštu/

آرد برخی

بکتاش خان، نام یکی از حکام سابق کرمان که به بکتاش خان غرلو مشهور است و در اصطلاح آنرا /*be Yorrū*/ **بیتش خان غرلو** گویند گویا در هیبت و قدرت اشتهار داشته است ← فک .

/bezak/ بزک - */kerdan/*

بزک کردن - آراستن - آرایش کردن .

/bezangā/ بزنگاه - */sere*

سر بزنگاه : لحظه مناسب ، موقعیت مطلوب .

/bezen o boku/ بز و بکو -

مجلس سوز و سوور ، فک .

/beland/ بلند - */kerdan/*

بلند کردن - ربودن چیزی یا کسی .
«*boland kerdan*» = کسرا فریفتن و
و با خود بردن (خراسانی) ، فل .

/berâder/ برادر ← *berâder*

/berim e nex'e/i/ بریم نخعی -

۵۵-۵۶*۵۰-۳۰ دهکده دو خانواری
حرجند در ۹۱ کیلومتری شمال باختری
کرمان .

/bib e kur/ بیب گور -

/bif e kur/ بیف گور .

/bibi/ بی بی - ۱ - زن سیده

۲-جده . */bozorg/* بی بی بزرگ جده .

/bi botte/ بی بته ← */botte/* بته .

/bidan/ بیدن - بودن .

/bid e leyli/ بید لیلی - بید

مجنون ، فک .

/bi dard/ بی دارد - بیرگ ،

بیغیرت ، فک .

/bi dar kojâ/ بی در کجا - بی پناه ،

خانه بدوش .

/bide/ بیده - یونجه خشک .

«*تابیده* علوفه خشک (خراسانی -
بهدینان) » فل .

/bide meški/ بیده مشکی - به رنگ

بیدمشک «زرد نسبة پررنگ» فک .

/bidenjir/ بیدانجیر - کرچک

«*بوته کرچک* = کمتان = کنتون» فک .

/bidu/ بیدو [بیه] - ۱۰-۵۶*

۴۵-۳۰ دهکده ۸ خانواری حصن در
۳۶ کیلومتری باختر زرنند کرمان .

[? * ?] دهکده پنج خانواری دهستان

حرجند در ۹۰ کیلومتری شمال باختری
کرمان .

۵۵-۵۶*۳۲-۳۱ دهکده سه

خانواری در ۱۳ کیلومتری شمال باختری
کوه بنان کرمان .

۳۲-۵۶* ۳۱-۰۴ دهکده یک

خانواری دشت خاک در ۴۵ کیلومتری
شمال خاوری زرنند کرمان .

/bidun/ [بیدان] - ۵۰-۵۶*

۲-۳۱ دهکده بیست از دهستان سربنان
در ۶۸ کیلومتری شمال خاوری زرنند کرمان .

/e pân/ [بیدان پهن] -

۱۰-۵۶* ۳۱-۳۰ دهکده ۶ خانواری
در ۱۶ کیلومتری شمال غربی کوه بنان
کرمان .

/e xâje/ [بیدان خواجه] -

۱۱-۵۶* ۳۱-۲۵ دهکده ۱۰ خانواری
در ۱۴ کیلومتری شمال غربی کوه بنان
کرمان .

/bidu-simk/ بیدوسیمک -

۱۹-۵۷* ۳۰-۳۱ ده بیست خانواری